نگاهی به نمایش سوسمار نوشته حمید جبلی و به کارگردانی رحمت امینی

این نمایش ارزش «با دقت دیدن» را دارد

گروه فرهنگی - آنا غلامی: نمایش «سوسمار» به نویسندگی حمید جبلی و کارگردانی رحمت امینی از ۶ شهریور در تالار چهارسوی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه رفته است. حمید جبلی بعد از گذشت دو دهه دوری از تئاتر به‌عنوان نویسنده و مشاور هنری نمایش «سوسمار»، همراه این گروه نمایشی و کارگردان است و بهار مشیری، ابوذر ساعدی، فرزاد برهمن، عرفان معصومی و نوید جهانزاده بازیگرانی هستند که در این اثر نمایشی به ایفای نقش می‌پردازند.

به این بهانه نگاهی دقیق تر به این نمایش خاص داریم، نمایشی که ارزش «با دقت دیدن» را دارد.

در ابتدا ما با فضای خانه‌ای مواجه می‌شویم که دیواره‌ها، بی روح طوسی و ترک خورده اند، که گویا خانه رو به ویرانی است و هر آن احتمال عمیق‌تر شدن شکاف‌ها بیشتر می‌شود، سنگ‌ها و دیواره‌ای که در تلفیق با پنجره‌ای که بیشتر نماد دریچه‌ای با میله‌های قفس زندان است، نوعی اسارت را به من مخاطب القا می‌کرد. پرده‌هایی سیاه، خانه‌ای (بهتر است بگویم اجتماع و وطنی) که ماتم زده و از فرط فرسایش و ویرانی غمبار است. همزمان در ابتدا موسیقی شاد و اصیل ایرانی را با نوازندگی و صدای زیبای آقای برهمن می‌شنویم که نوایش شادی بخش اعضای آن ساختمان، خانه، اجتماع! می‌باشد و ناگاه موسیقی دچار تغییر سبک یا حتی آشفتگی‌های متفاوت می‌شویم، این انتخاب و تنوع در موسیقی‌ها، هوشمندانه بود که خود خبر از تغییری در این فضا دارد که به من مخاطب تلنگری زد که قرار است نغمه و آوای این خانه و کاشانه! با سیر تحولی، تغییر کند.

بستر بی روح و حس مکان و فضای مُرده بارزتر از صحنه «میز سفره هفت سین و لحظه تحویل سال نو- نوروز باستانی ایران زمین» بود و البته بی‌دلیل نبود! آن میز برای من نویدبخش لحظه تحویل سال نو، نبود، بلکه برایم تداعی کننده «قبری آماده» برای دفن هر آنچه «آرزوها و شادی‌ها و آیین‌های باستانی از جمله نوروز و گذشته و تاریخ اهالی آن کاشانه است» بود. «سنگ قبر آرزوها» -سنگ قبرِ «اصالت و هویت واقعیِ» اهالی کاشانه!.

سنگ قبری که بر روی جداره و بدنه آن نمادهایی از سیر تحول و تفکر، درگیری‌های روحی و فکری انسان با خویش یا دیگری، ایستادن، مکث و چرخش‌های متوالی انسان را می‌بینیم.

برداشت شخصی‌ام «پیچیدگی‌های فلسفی» بود که «ذهن انسان» را از بدو تولد تا مرگ درگیر خود می‌کند و بعضا روندی فرسایشی و استهلاکی برای انسان ایجاد می‌کند، گویی در حال کلنجار رفتن با اسارت، در این بستر نمور ترک خورده شدیم و افزون بر آن عواملیست که در بستر جوامع، این سیر نابودی را تسریع می‌بخشند (این حکاکی و نقوش برجسته انسان، برای من نمادی از جمله «شک لازمه آگاهیست»، نیز، بود یا نوعی «شک» و «فلسفه دکارتی»، اما این شک کردنِ سیستماتیکِ دکارتی نیز، گویی تلنگری محسوب می‌شد برایم که اگر نمایش را از زاویه دیگر و با دقت بیشتر بنگریم بی ارتباط به شک و عدم شکِ اهالی این خانه نبود).

تا جاییکه چشمانم یاری داد دو عروسک بر روی سفره هفت سین دیدم که یکی از آنها نماد خانمی با گیس‌های کاموایی بود که با بند یا طناب باریک قهوه ای دور تا دور بدنش به اسارت در آمده بود.برداشت شخصی ام از این یک عروسک، خانمِ آن خانه یا بهتر است بگویم « مامِ وطن» بود.

صحنه جالبِ دیگر هنگامی بود که بدون وجود آیینه، خانم خانه، به سمت ما تماشاچیان نگاه می‌کند و رژلب می‌زند و یا در صحنه ای دیگر باز به سمت تماشاچیان می‌ایستد و آراستگی یا آماده شدن خویش را می‌نگرد، «انگار ما، نماد آیینه هستیم»، «ما تماشاچیان که بخشی از جامعه هستیم» و «انعکاسی از فضای خانه و خانم خانه در ما دیده می‌شود» اینجا احساس کردم وقتی بازیگر خانم، ما را آیینه می‌داند پس چرا من مخاطب یا ما مخاطبین خود را انعکاس و جزئی از دل آن فضا ندانیم؟! و اینجا بود که آن خانه برایم بیشتر معنی یک جامعه را داد و هر کدام از ما که انعکاسی از درون و دلِ «مام وطنیم»، انگار ما نیز می‌توانیم در لای به لای این فضا با بافت آن خانه، با خانم خانه که همچون آقای خانه بدون اسم بودند یکی شویم.

اینکه مکان، زمان، اهالی خانه البته بجز «محبوب»، اسمی و نشانه و معرفی واضحی نداشتند نیز جالب و انتخابی هوشمندانه بود زیرا باعث می‌شد شرایط زمانی و مکانی و افراد را به شخص و اجتماع و کشورهای متفاوت تعمیم داد.

و اما «محبوب»: محبوب با بازی هنرمندانه آقای برهمن به نظرم بُعدهای شخصیتی متفاوتی را در قالب یک نفر به نام محبوب نشان می‌داد. محبوب را می‌توان در چند کاراکتر بررسی کرد و هر لحظه با گذر زمان در محبوب تغییرات ظاهری و ریتم گفتاری و کاراکتری را به وضوح می‌بینیم. محبوبِ این نمایش، صرفاً محبوبِ منِ معروف اشعارِ استاد صالح علا نبود، محبوب در لحظه ورود ساسبند به شلوار دارد همان ساسبندی که بعدا در سوسمار با رنگی دیگر مشاهده می‌کنیم. زیر چشمان محبوب‌هاله‌ای سیاه است، محبوب بنظرم توانست منفور نیز واقع شود زیرا او بذر و تخم نابودی و بدبختی یک خانه را در قالب یک همسایه(همسایه می‌تواند نماد واسطی در جوامع باشد)وارد بستر این خانه و کاشانه کرد.در اینجا محبوب برایم مشکوک شد و متفاوت بودن پوشش و ظاهرش نظرم را جلب کرد.او کلا چرخاننده اتفاقات و خالق نیروها و لحظات خوب و بد داستان بود.

صحنه ای در مورد رنگ کردن پوسته تخم سوسمار: بنظرم خانم خانه با رنگ کردن پوسته تخم سوسمار بجای تخم مرغ نداشته هفت سین که نماد زایش و فرزند آوریست و آرزوی فرزند دارد و فکر می‌کند لابد تخم سیمرغ و خوشبختی به خانه اش آمده به سوسمار کم کم «هویت بخشید» این مام وطن بود که به پوسته اولیه که بی روح و استخوانی رنگ است با عشق و علاقه، هویت ابتدایی بخشید.نکته جالب برایم این بود که ما هیچ رنگی بر روی قلمو نمی‌بینیم.در واقعیت نیز اگر رنگ روغن یا مثال ملموس تر خمیر رنگی‌های بازی بچه‌ها با هم مخلوط شوند با غالب بودن سفیدی (پاکی و عشقی که خانم خانه در روحش دارد وبا علاقه رنگ می‌کند) در نهایت به رنگی کدر می‌رسیم نسبتا شبیه پوسته تخم سوسمارِ نمایش که بهتر است بگوییم هویت ذاتی چند رنگِ سوسمارِ انسان نما را نشان می‌دهد.

لحظه ورود سوسمار به صحنه و مواجه شدنمان با نوزادی که بر «خاک این خانه نشسته»، شاید ابتدا مظلومانه در قالب کودکی پاک باشد،ولی انسان نمایی با نیت قبلی است که آمده تا ریشه بدواند.او آمده با همان ساسبندی که ذهن من را نسبت به یکی از ابعاد وجودی «محبوب»، مشکوک کرد.او با پوتین‌های جنگی آمده.آمده که بماند اما «مام وطن» خانم این خانه چه می‌دانست قرار است چه شود!

بازی و حرکات هنرمندانه نوید جهانزاده در نقش سوسمار برایم ستودنیست.واقعا ذات خبیث و هزار چهره‌ای در عمق نگاه و حرکات چشمان و دستانش خلق کرده بود که باور پذیر بود.

لحظه‌ای که بی‌رحمانه عروسک‌ها ی سفره هفت سین آن هم عروسکی اسیر را با غریزه و خوی درنده سوسمار انسان نما! می‌دَرَد و نماد باستانی و آیین هفت سین را به هم می‌زند و می‌بلعد، زمانی که به کتاب‌های کهن تاریخی چند صد ساله این خانه رحم نمی‌کند و «هویت و تاریخ باستانی» یک «خانه را می‌بلعد» خود گویای واقعیتی تلخ و دردناک است که «تاریخ گواه آن است!» او گشنه است اما گشنه بلعیدن خانه ای به وسعت یک تاریخ !او آمده تا همه چیز را تغییر دهد و آنطور که می‌بایست و می‌خواهد مانور دهد.

لحظاتی پنجه‌های سوسمار را به حالتی آویزان در حالی که با سری رو به پایین بر روی سکوی قبر مانند، بصورت نشسته خوابیده تداعی عروسک خیمه شب بازی را به همراه داشت.گویا سوسمار حالت آماده باش دارد، منتظر دستوری از هر ناکجاآباد است! تا به مانور خود ادامه دهد. برای او نام توکا(نماد خرد و خوشبختی) گذاشتند اما او فقط این نام را با خود به یدک می‌کشید و هویت دروغین توکا پرنده خوشبختی را پیدا کرده و از آن سوء استفاده کرد.در عالم واقعیت پرنده توکا نسبت به تصمیم‌ها و رفتارهایی که دیگران (انسان‌ها) برایش می‌گیرند، آسیب پذیر است. برای همین می‌توان گفت نوعی واکنش وتحریک پذیری به تصمیمات دیگران دارد. بر این اساس برداشتم از حرکت و بازی نوید جهانزاده عزیز، عروسک خیمه شب بازی بود که توسط تصمیمات دیگر نیروها و انسان‌ها کنترل می‌شود، که ناگاه با آمدن مرد خانه و بیدار شدنش توسط او اعصابش خرد می‌شود! این صحنه برای من قابل تامل بود. حال اینبار قوت و هویت و اعتبار بیشتر را فردی دیگر به سوسمار می‌بخشد یعنی مرد این خانه آن هم با پوشاندن کت رسمی خود بر تن سوسمار به اصرار و دلسوزی خانم خانه.اشتباهی که در واقع حکایتِ«از ماست که بر ماست» می‌باشد.او دارد با همان طینت ناپاکش در قالب انسان !هویتی دروغین و فراتر از هویت دون مایه خویش پیدا می‌کند. اهالی خانه ندانستند که «ذات بد» هرگز با صبوری و مهر و گذشتش «نیکو نگردد».

در صحنه‌ای حرکاتی نمادین یا رقصی موزون بین خانم خانه و سوسمار می‌بینیم با نورپردازی خوب، که برایم حکمِ «دمیدن روح مادر در کالبد سوسمار در جهت انسان شدن! اصلاح شدن! و اهلی شدن» برای سوسمار دارد. حال آنکه مام وطن نَفَس، روح و انرژی اش تحلیل رفت اما سوسمار قوایی بیشتر گرفت برای ادامه دادن.

می‌خواهم مجدد به اشاراتی درباره «محبوب» با بازی آقای برهمن باز گردم: او جدای از اینکه مدیر ساختمان و خانه است سیاست را خوب بلد است او سیاستمداری قهار است که به وقتش وقتی اوضاع و احوال و نفوذ سوسمارها را بیشتر می‌بیند کار خود را نیز تمام شده می‌داند و اشاره می‌کند «ای کاش مسئله فقط مالیات و شارژ و دزدی و پول و -خانم بازی بود- (اصطلاحی که در نمایش آمد) چون اینها رو می‌شد یجوری حل کرد»! و اشاره بجایی که به آتشنشان‌ها شد نماد انسان‌های فداکاری که مقابل هر اتفاق ناگواری (در این نمایش گرفتن سوسمارها) می‌ایستند.

کاراکتر یا بُعد شخصیتی دیگر «محبوب» :نغمه و آوایی بود که همواره با او همراه بود و تاکید بسزا و درستی که محبوب در پارکینگ بیشتر حضور دارد اما نغمه اش هر لحظه طنین انداز در کاشانه است. (در اینجا بُعد مثبت بودنش که نوعی نغمه با اصالت و هویت بخش را برای یک خانه با خود دارد، یادآوری می‌کند).

حضور محبوب در پارکینگ اگر کاراکتر خوبش را بسنجیم می‌تواند نماد «ستون و شالوده یک خانه» در پارکینگ باشد. وقتی محبوب کم کم نوایش و آوازش قطع می‌شود و می‌گوید «من خدمتم را کرده ام و دیگر باید بروم» گویا آنقدر سوسمارها ریشه دوانده‌اند که جایی برای مستحکم ماندن محبوب نمانده.

او اینبار با تمام وجود رفت. جیب‌های خالی بیرون زده از شلوار و کوله بار بسته محبوبِ خانه برایم قابل تامل بود. با رفتن او ساز و آواز شادی از این سرا رفت!

نام توکا برای سوسمار:

من به یاد کتاب‌های توکا پرنده خوشبختی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و توکایی در قفس نوشته زنده یاد نیما یوشیج افتادم. مخصوصا زمانی که سوسمار (توکا)پشت میله‌های قفس مانند پنجره‌ای در ظلمات می‌ایستد و میخندد و در واقع پوزخند به اهالی یک خانه می‌زند من را به یاد نوشته نیما یوشیج فقید می‌اندازد تنها تفاوت هویت اصلی توکا بود. نیما یوشیج روایت می‌کرد: هیچ موجودی «نمی‌خواهد یا نمی‌تواند» برای نجات توکا از قفس کاری بکند. که منِ مخاطب در این نمایش ترجیح می‌دهم فعلَ نمی‌خواهد را برای این سوسمار انسان نما به نام توکا در پشت قفس بکار ببرم. چون او نه از جنس توکای واقعی نه از جنس اهالی این خانه و ما بود. در واقع توکاهای اصلی اسیر شده، اهالی این خانه‌اند! چه جایی بهتر و امن تر از «خانه‌ای‌آباد» برای پناه گرفتن و ریشه دواندن و سکنی گزیدن توکای نمایش(سوسمار)؟! زیرا توکاها در عالم واقعیت اصولا جای مطمئن، امن و حتی در کوچکترین فضا پناهگاه پیدا می‌کنند. توکاها زیرکند و متاسفانه سوسماری به اسم توکا طوری نفوذ پیدا کرد و ریشه دواند و زاد و ولد کرد در این خانه که ویرانکده شد و جایی برای اهالی اصیل و واقعی آن باقی نماند.

-«آیندگان؟شما که آیندگانی ندارید!» این جمله محبوب بود در نمایش.

در کتاب نیما یوشیج آمده: توکا گفت من برای بچه‌ها (همان آیندگان!) حرف می‌زنم، بچه‌ها هم حرف‌های من را خوب می‌شنوند و می‌فهمند و زمانی که بچه‌ها از بازی به خانه بر می‌گردند و در اتاق‌هایشان کنار پنجره به «هوای تاریک- روشن غروب!» می‌نگرند، به خانه‌ها و کوچه‌ها و باغ‌ها و «شهری که در تاریکی به خواب می‌رود،» در این لحظه‌هاست که تمام حواس بچه‌ها فقط به من است! به حرف‌های من.هیچ صدای دیگری را نمی‌شنوند و به هیچ چیز دیگری هم فکر نمی‌کنند. نگاهشان از تاریک -روشنِ غروب می‌گذرد. «من را پیدا می‌کنند».

این توکا، توکای شادی و خوشحالی بچه‌ها و آیندگان بوده و هست که در پاراگراف بالا از نوشته زنده یاد نیما یوشیج نوشتم.

اما سوسماری انسان نما با نام توکا در نمایش، با آن ذات و مکر و خباثتش و هویت دروغینش قرار است چه بر سر بازماندگان و آیندگانی که بالاخره در میان سوسمارها حضور خواهند داشت، تعریف کند تا حرف شنوی از او داشته باشند؟!

پاسخ را همین آیندگان (کودکان) و گذشتگان، بهتر می‌دانند! «خودمان به قفس افتادیم خودمان هم باید راه بیرون آمدنش را پیدا کنیم».

زیرا به گواه آنچه در تاریخ تکرار شده «دیگر گوش شنوایی برای حرف‌های» توکایی دروغین نخواهد بود!

نمایش «تبانی» در نوفل لوشاتو

گروه فرهنگی - میثم دهرویه: نمایش تبانی از تاریخ ۳۱ شهریور تا تاریخ ۱۴ مهر ماه ساعت ۱۹:۳۰ در عمارت نوفل لوشاتو اجرا می‌شود؛ سامان احمدی شهمیرزادی و هدیه ثریا از وضعیت تئاتر فعلی کشور و نمایش تبانی گفتند.

سامان احمدی شهمیرزادی از سال‌های دور وارد حرفه بازیگری و همچنین کارگردانی در تئاتر و تصویر شده و ورود به این عرصه را از مهد تمدن تئاتر جهان، آتن یونان آغاز کرد و برای توانایی‌ها و جایگاه امروزش مسیری دشوار و پر افت و خیزی را طی نموده است. او از معدود بازیگران عرصه تئاتر در ایران است که چندین نمایش را خارج از ایران در یونان و ترکیه کار کرده است و با تئاتر عروسی خون لورکا به کارگردانی فرشاد یاری که کار مشترک ایران و ترکیه بود پا به عرصه تئاتر و تصویر ایران گذاشت. وی شروع تازه‌ای در سرزمین آبا و اجدادیش آغاز کرد و بعد از پیوستن به سریال فاخر سلمان فارسی به کارگردانی استاد داوود میرباقری به عنوان مترجم بازیگران خارجی و بازیگر نقش ماروته سردار یونانی کار خود را آغاز کرد.

او از اواخر شهریور و مهرماه هم در عمارت نوفل لوشاتو نمایش تبانی به کارگردانی رضا بهدادنیا که به داستان خدایان یونان باستان می‌پردازد نقش زئوس خدای خدایان را بازی خواهد کرد.

هدیه ثریا بازیگری را در چهارسالگی با بازی در فیلم بره کشون به کارگردانی مهرداد خوشبخت آغاز کرد سپس با فیلم تلویزیونی همچون مرواریدی در صدف به کارگردانی مهدی خیابانی و فیلم کوتاه بند ناف به کارگردانی مجید غلامرضایی و محمد صادقی کار خود را ادامه داد و پس از آن در سریال سرزمین کهن به کارگردانی کمال تبریزی در نقش ناهید ایفای نقش کرد. اکنون بعد از وقفه‌ای چهار ساله با نمایش تبانی به کارگردانی رضا بهداد نیا در نقش خدای معماری هستیا در عمارت نوفل لوشاتو کار خود را آغاز کرده است.

توضیحی درباره نمایش تبانی و نقشی که بازی می‌کنید؛ بدهید؟

سامان شهمیرزادی: نمایش تبانی داستان المپ نشینان یا خدایان یونان باستان را به ما نشان می‌دهد که در مجلس خدای خدایان یا زئوس در المپ در حال توطئه و رایزنی و تبانی و قضاوت آفرودیت خدای زیبایی و دختر مورد علاقه زئوس هستند و دسیسه‌های خدایان بر علیه آفرودیت را نشان می‌دهد که با اتحاد خود می‌خواهند آفرودیت را ازبین ببرند و باعث تضعیف حکومت زئوس شوند.

من این جا باید از کارگردان خوب مان رضا بهدادنیا تشکر ویژه ای کنم به خاطر اعتمادشان به من در سپردن نقش زئوس و اینکه مطمئن باشید از ایشان خبرهای بسیار خوبی در تئاتر و تصویر خواهیم شنید. یک کارگردان و تهیه کننده جوان ولی پخته با تفکری نو که یکی از ویژگی‌های بارز ایشان توجه به نسل جوان و تئاتری می‌باشد.

از نکات دیگر نمایش تبانی طراحی لباس، داستان جالب و گریم‌های فوق العاده که جذابیت زیادی به کار بخشیده است را می‌توان نام برد. به نظرم یکی از کارهای خوب و متفاوت امسال خواهد بود.

شما چه نقشی در این نمایش دارید و چه صحبتی درباره این اثردارید؟

هدیه ثریا : نقش من هستیا خدای معماری وخواهر بزرگتر زئوس هستم که خدایان دیگر با وسوسه من را هم ترغیب به اتحاد بر علیه آفرودیت می‌کنند به نظر من یک کار در خور و زیبا با یک کارگردان کاربلد با اندیشه ای جدید و در ژانر کاری که کمتر در تئاتر ما به آن بها داده شده است.مطمئنا مخاطبان با یک کار متفاوت روبه‌رو خواهند شد.

اینجا می‌خواهم از اقای رضا بهدادنیا کارگردان عزیزمان تشکر ویژه ای کنم به خاطر اعتمادشان در سپردن نقش هستیا به من و امیدوارم بتوانم جواب اعتماد ایشان را در زمان اجرا با بازی در خور به ایشان اعطا کنم.

نظر شما درباره تئاتر ایران و تفاوتش با تئاتر یونان یا ترکیه در چیست؟

سامان شهمیرزادی: ایران در تئاتر و سینما همپا با کشورهای صاحب سبک در حال پیشروی هست و شاید جلوتر از آنها با این سخت گیری‌هایی که وجود دارد به نظر من تئاتر و سینمای ما دارد راه خود را می‌رود که اگر بیشتربه آن بها داده شود و کمی سخت گیری‌ها کمتر شود مطمئنا چه در تئاتر وچه در تصویر ایران جز کشورهای اول دنیا خواهد شد.

یکی از تفاوت‌های تئاتر ایران با دیگر کشورها وجود تکنیک کمتر و حس بیشتر است، ولی در یونان تلفیقی از تکنیک و حس است و چه بسا تکنیک بیشتر به چشم می‌آید

ولی در کل تئاتر ایران با بها دادن به جوانها و کارگردانان جوان مطمئنا در حال رونق گرفتن است و مطمئنا سالن‌های تئاتر ما به زودی پر از مخاطب خواهد بود.

شما به تئاتر بیشتر علاقه دارید یا تصویر؟

هدیه ثریا: من به هر دو یک اندازه علاقه دارم ولی متوجه شدم اگه بخواهم در عرصه بازیگری موفق باشم باید هر دو را باهم ادامه بدهم و تئاتر زیر بنای بازیگری تصویر استفعلا تئاتر را بیشتر در برنامه‌هایم دارم و در کنارش تصویر هم کار می‌کنم.

تئاتر یا تصویر؟

سامان شهمیرزادی: من هم موافق با صحبت‌های خانم ثریا هستم ودر ادامه فرمایشات ایشان باید ذکر کنم اگه صد بازیگر تئاتر وارد عرصه تصویر شوند ما صد بازیگر خوب تصویر خواهیم داشت؛ بیست ستاره و پنج سوپر استار ولی بالعکس اگه از تصویر صد بازیگر وارد عرصه تئاتر شوند مطمئنا بیست نفر به عنوان بازیگر تئاترخواهند ماند و دو سه نفر اگر ستاره بازیگری تئاتر شوند که این سختی کار تئاتر را نشان می‌دهد. هر کسی که ادعای بازیگری دارد باید در تئاتر خودش را به چالش بکشد تا متوجه شود در کجای دنیای بازیگری قرار دارد. در آخر باید عرض کنم که امیدوارم مسئولین نگاه ویژه‌ای به تئاتر ایران داشته باشند و بهای بیشتری به آن دهند تا مطمئنا نتیجه خیلی عالی آن را خواهند دید و بیشتر از این ازعرصه هنر جذاب خواهیم شنید.

نگاه

از گلستان تا فروید؛ نجات دهنده در گور خفته است

فخری سادات مسچی

یک ماه از درگذشت «ابراهیم گلستان» گذشت و موج نوشتن درباره او فروکش کرد، اما راستش را بخواهید عموم نوشته‌هایی که در این ماه دیدم - چه مثبت و چه منفی- بر مدار روابط او با «فروغ» می‌چرخید. این‌ها البته نوشته‌های اهالی فرهنگ بود والا دیگران مبهوت قصر باستانی او بودند! کنجکاویم گل کرد و دنبال مقالات علمی پیرامون آثار او هم رفتم و دیدم که در آنجا هم تعداد مقالات خیلی کمتر از ان چیزی است که از آوازه گلستان انتظار می‌رود. نتیجه اولیه این است که با گذشت سال‌ها اندک اندک نوشته‌ها و فیلم‌هایش از یاد رفته‌اند و چندان توجهی برنمی‌انگیزد.

پس چرا نام گلستان این همه پرآوازه است؟ می‌گویند بیهوده سخن بدین درازی نبود! آیا این مثل چندان درست نیست یا اینکه گلستان استثناست؟ اتفاقا این روزها کتابی را در دست دارم درباره «زیگموند فروید» با عنوان «فروید؛ شکل‌گیری یک توهم» نوشته فردریک کروز و با ترجمه اصلان قودجانی که مترجم چیره دستی است. کتاب خوشخوانی است که در پی اثبات این ادعاست که در دوران مدرن ما بت‌ها به گونه‌ای دیگر تراشیده و پرستیده می‌شوند. عزت و احترام و مقام والای این بت‌ها به مراتب خدشه‌ناپذیرتر از بت‌هایی است که زمانی از سنگ و چوب تراشیده می‌شد و انسان‌هایی بر آن سجده می‌کردند.

نویسنده بر مبنای منابع مدعی است که فروید بیش از آن‌که دانشمند باشد، روان‌پریشی علاقه‌مند به علوم غریبه و استادی چیره‌دست در داستان‌سرایی بوده که تخیلات خود را یافته‌های علمی جا زده است. اینکه چگونه او توانسته تبدیل به یکی از نمادهای علم تجربی تبدیل شود داستانی مفصل است که باید کتاب را خواند و به قضاوت نشست. برگردیم به گلستان خودمان؛ وقتی درباره فروید می‌توان چنین فرضیه‌ای را مطرح کرد (نه اینکه پذیرفت)، معلوم است که درباره گلستان هم حداقل طرح این مساله ممکن است که های و هوی پیرامون گلستان بیشتر از ارزش هنری و ادبی آثارش است. و البته گذشت ایام صحت این گزاره را نشان خواهد داد. با همه این احوال به نظرم ابراهیم گلستان یک شاهکار دارد که نمی‌توان از آن گذشت و شک و شبهه‌ای در آن وارد کرد: رساندن فروغ فرخزاد به «تولدی دیگر». شعرهای فروغ پس از تحول ذهن و زبانش، آن‌چنان بزرگ است که نام گلستان را هم همواره زنده نگه می‌دارد و این شاید بزرگترین بخت گلستان برای ماندگاری در ادبیات ایران است.

اخبارکوتاه

محمود بصیری هم به صحنه باز می‌گردد

محمود بصیری به زودی با بازی در نمایش «بنگاه تئاترال» به کارگردانی هادی مرزبان به صحنه بازمی‌گردد.

به گزارش ایسنا، این روزها خبرهایی درباره حضور تعدادی از هنرمندان قدیمی تئاتر بر صحنه منتشر می‌شود. پیش‌تر حمید جبلی با نمایشنامه «سوسمار» بار دیگر به تئاتر بازگشت و روز گذشته هم خبری درباره حضور دوباره مازیار لرستانی به عنوان کارگردان نمایش «در انتظار گودو» منتشر شد که افسر اسدی هم در آن بازی می‌کند. محمود بصیری هم دیگر بازیگر قدیمی است که به زودی با بازی در نمایش «بنگاه تئاترال» به کارگردانی هادی مرزبان بعد از سال‌ها دوری، به صحنه باز می‌گردد.

این نمایش که متن آن از آثار مشهور علی نصیریان است، نیمه اول مهر ماه روی صحنه خواهد رفت.

مجید مظفری، رسول نجفیان، فرزانه کابلی، داود فتحعلی‌بیگی، علی فتحعلی، سامان تیرانداز، آیه قبادیان، هادی عطایی، کروش رخشنده، حاتم میرزایی، نگار مقدسی، علی یارلو، مهراد ابریشم‌کار، زهره رستگار مقدم، آرزو صراف رضایی، لیدا معتمد، مریم حسینی، محمد حسین بلوکات و جمعی دیگر از بازیگران، در این اثر نمایشی به ایفای نقش می‌پردازند.

همچنین شهرزاد پورفرد به عنوان دستیار کارگردان و برنامه‌ریز و آزیتا خرمی و مهری آسایش به عنوان دیگر دستیاران کارگردان با اجرای این اثر نمایشی همکاری دارند. سرپرستی گروه موسیقی بر عهده علی المعی است و فرانک ورکیانی طراح چهره‌پردازی این نمایش است.

«بنگاه تئاترال» حال و هوایی تخت‌حوضی دارد که حدود ۴۵ سال پیش با کارگردانی علی نصیریان برای اولین بار اجرا شده است.

«سمپاتیک» آماده شرکت در جشنواره‌های بین‌المللی

فیلم کوتاه سمپاتیک به تهیه کنندگی وکارگردانی مهین نوبخت پس از دریافت پروانه نمایش راهی جشنواره‌های بین‌المللی شد، این فیلم دررابطه با مشکلات اجتماعی دو جوان، سواستفاده از اعتماد، مشکلات وتنش‌ها در زندگی امروز سخن می‌گوید، ازسویی به نمایندگی از سوی مردم واجتماع حرف‌های ناگفته آنها را بیان می‌کند. تهیه کننده، نویسنده، کارگردان: مهین نوبخت، جانشین تهیه: حمیدرضا شمس، بازیگران: شاهین بوالحسنی، مهین نوبخت، علی همتی، داود امانی، سعید ثابت، فیلمبردار: پوریا پرویني، صدابردار: فرهاد نیری، دستیار تهیه، مدیرتولید وحمل ونقل: شاهین بوالحسنی، تدوین: علیرضا زرینچه، اصلاح رنگ ونور، سابتایتل: مهین نوبخت، آهنگساز: کیارش حسینی، مترجم: سوگند داودی، طراح گریم، لباس،صحنه،پوستر: مهین نوبخت، منشی صحنه: آمنه داودی، تدارکات: سعید ثابت، کاری از گروه نیم نگاه هنرمندان.

لال‌پری به برج آزادی رسید

تور خودرویی جهانگردان هندی لال‌پری به برج آزادی رسید. به گزارش روابط عمومی برج آزادی، این گروه که در مسیر سفر خود از هند به انگلستان، روز ۱۲ شهریور وارد ایران شده‌اند، پس از رسیدن به کشورمان از جاذبه‌های طبیعی، تاریخی، فرهنگی و گردشگری مسیر خود بازدید کردند.

این گروه با یک دستگاه خودرو کلاسیک ام جی ۱۹۵۰ و یک دستگاه کمپر ون سفر می‌کنند که بعد از عبور از شهرهای بندرعباس، لار، شیراز، آباده و اصفهان به تهران رسیده و با حضور در برج آزادی از فضاهای گرشگری مجموعه بازدید کردند. گروه جهانگردان هندی با عبور از ۱۶ کشور و پس از پیمایش مسافت دوازده هزارکیلومتری، در لندن پایتخت کشور انگلستان به این سفر پایان خواهند داد.

نیما حضرتی درگذشت

نیما حضرتی، مترجم در ۳۸سالگی از دنیا رفت. مسئول روابط عمومی نشر هرمس با تأیید این خبر به ایسنا گفت: نیما حضرتی روز گذشته (دوشنبه، ۲۷ شهریور) بر اثر ایست قلبی از دنیا رفته است. نیما حضرتی متولد فروردین سال ۱۳۶۴ و مترجم آثاری از آگاتا کریستی و جوزف کنراد بود. «حلقه کمدی در سه پرده»، «قصه‌های آشوب»، «آقای کوئین مرموز»، «آواز قو»، «شبح مرگ بر فراز نیل»، «اما و جین آستین»، «با آیدا تا همیشه»، «من نمی‌خوام قورباغه باشم» و «هیزم‌های خیس» از جمله آثار این مترجم است.

اکرم امینی درگذشت

اکرم امینی، خبرنگار و مترجم در ۴۱ سالگی درگذشت. به گزارش ایسنا، این خبرنگار و مترجم که دو سال با بیماری سرطان دست و پنجه نرم می‌کرد، دوشنبه ۲۷ شهریور در بیمارستان از دنیا رفت.

پیکر امینی برای تشییع و تدفین به اصفهان منتقل و در بهشت رضوان به خاک سپرده خواهد شد. اکرم امینی، متولد سال ۱۳۶۱ در اصفهان و همسر محمد آسیابانی (خبرنگار)، خبرنگار کتاب و ادبیات بود و مدتی در خبرگزاری‌های ایبنا و ایکنا فعالیت می‌کرد و با روزنامه‌های تعادل و آرمان ملی همکاری داشت. «زانلی اعداد را می‌بیند» با ترجمه او منتشر شده است.

«هولیا» با علی انصاریان در سینماها

فیلم سینمایی «هولیا» با بازی مرحوم علی انصاریان از امروز ۲۹ شهریور ماه در سینماها اکران می‌شود.به گزارش ایسنا، بیش از دو سال از درگذشت علی انصاریان براثر ابتلا به کرونا می‌گذرد و همچنان فیلم‌های اکران نشده‌ای از او باقی مانده است. این بازیکن سابق فوتبال که در مقطعی سراغ بازیگری و اجرا هم رفته بود در سال‌های ۹۹-۱۳۹۸ در فیلم‌ها و سریال‌های زیادی بازی کرده بود که بیشتر آن‌ها پس از درگذشتش به نمایش رسیدند. یکی از فیلم‌های اکران نشده او «هولیا» به کارگردانی مرتضی آتش زمزم است که تابستان سال ۱۳۹۹ کلید خورد. این کمدی فانتزی با بازی پوریا پورسرخ، محمد رضا هدایتی، علی انصاریان، مریم امیر جلال، محمد فیلی، افشین سنگ چاپ، مجید شهریاری، شیوا خسرو مهر، شراره رخام و هولیا دیکن (بازیگر ترکیه‌ای) ساخته شده است.